

اوراق کردن را آغاز کنید: دعوت به سفر

اریک آزان و ژولین کویا

مترجم: مراد فرهادپور

(این متن که نخستین بار در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۶ در روزنامه لیبراسیون به چاپ رسید، انتقاد تندی است از نظام موجود و فراخوانی برای بسیج شدن علیه «جهان دروغ‌ها»، دولت‌ها، بانک‌ها، بورس‌ها، پارلمان‌ها، و دادگاه‌ها، یک سال‌ونیم پیش از انتخابات ۲۰۱۷ در فرانسه. Start the Dismantling: Invitation (To a Voyage—by Éric Hazan and Julien Coupat

هیچ دلیلی ندارد یک سال‌ونیم مبارزه انتخاباتی را تحمل کنیم، مبارزه‌ای که پیشاپیش می‌دانیم فرجامش شکلی از اخاذی از دموکراسی است. ما یک سال‌ونیم وقت داریم تا شبکه‌ای انسانی بسازیم چنان قوی و مطمئن به‌خود که بتواند این بلاهت فراگیر را مستهجن و تهوع‌آور سازد، و این ایده را به سخره کشد که انداختن یک برگه رأی به‌درون صندوق رأی می‌تواند عمل یا ژستی بامعنا باشد- و تازه آن هم یک ژست سیاسی.

در این چند روز آخر، وجود اخگرهایی تابان در میان خاکسترهای چپ محسوس بوده است: سکوت در برابر لغو ملیت فرانسوی، و فراخوان انجام انتخابات بدوی جناح چپ برای انتخابات بعدی ریاست جمهوری. رویاروی با قوه مجریه‌ای که مواضع راست و راست افراطی اتخاذ می‌کند، ناراحتی و خارش فزونی یافته است. این روشنفکران و فعالان و نمایندگان جناح چپ که خواستار انتخابات بدوی برای گزینش یک نامزد چپ برای انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۷ شده اند طالب «محتوا، ایده‌ها، مناظره‌های اجباری» هستند، تا مطمئن شوند آن نامزد تجسم فردی آن پروژه‌ای خواهد بود که فرانسه برای خروج از بن‌بست بدان نیاز دارد. خلاصه کنیم: آن‌ها می‌خواهند هنوز به سیاست باور داشته باشند. این خبر پیچیده در همه جا هنوز به گوششان نخورده که این سیاست کلاً مرده است؛ و همین‌طور آن کلماتی که این سیاست با آن‌ها برزبان می‌آید: فرانسه، ملت، جمهوری، و از این قبیل. نهادهای پرزرق و برق و تشریفاتی که فضای تهی حکومت دور خود جمع می‌کند هم مرده‌اند. سیاست آخرین نفس‌اش را تابستان گذشته در یونان کشید، درست در همان جایی که ۲۰۰۰ سال پیش به دنیا آمده بود. آلکسیس سیراس گورکن‌اش

بود. بر سنگ گورش همان کلماتی حک شده که ولفگانگ شوابل وزیر اقتصاد آلمان به عنوان خطابه عزا بر زبان آورد: «نمی‌توان اجازه داد انتخابات همه چیز را تغییر دهد.» عبارتی تیره و تار که خود همه چیز را می‌گوید.

سرباززدن از قبول مرگ «سیاست»، به جایش طرح کردن خواست «بازگرداندن معنا به آن»، یا حتی انجامش به «شکلی متفاوت»، یعنی قمار کردن بر سر ذخیره‌ی اعتبار و موجودی باوری که به ته رسیده‌اند، بر سر محموله‌های امید که نابود شده‌اند، بر سر ودیعه‌ها و سپرده‌های توهم که چیزی از شان باقی نمانده است. آیا می‌توانیم انتظار داشته باشیم که اگر آرنو مونت‌بورگ نخست‌وزیر بود و توماس پیکتی و پی‌یر روزان و ایون وزیران اقتصاد و فرهنگ بودند، بانک‌ها ملی می‌شدند، پلیس خلع سلاح می‌شد، شرکت‌های چندملیتی به زانو در می‌آمدند یا داد و هوار ضد تروریستی آرام می‌گرفت؟ همه می‌دانیم همان طوری می‌شد که در دولت سپیراس شد یا در دولت پودموس در آینده نزدیک. این کل سیرک انتخابات است که روزگارش به سر رسیده، همراه با آن سپهر عمومی که این بازی در آن اجرا می‌شود. چه کسی هنوز به ژورنالیست‌ها گوش می‌دهد، جز در روزهای وقوع حملات انفجاری؟ چه کسی به فکر عقاید «روشنفکران» است؟ امروزه چه کسی بیانات وزرا جدی می‌گیرد؟ کافی است نخست‌وزیری را با این عبارت یادآور جرج اورول تصور کنید که «وضعیت اضطراری یعنی حکومت قانون». اگر کسی بازهم اظهارات او را جدی بگیرد، در کافه‌ها به ریش‌اش خواهند خندید. اما هیچ‌کس ذره‌ای اهمیت نمی‌دهد. رأی بالای جبهه ملی و عدم مشارکت توده‌های علائم بیماری نظامی انتخاباتی‌اند که به مرز فروپاشی رسیده است. لیکن این علائم باید از جایی بیرون از این نظام خوانده شوند، از جایگاه هر چیزی که پیشاپیش از چنگ آن گریخته است، از منظر واقعیت نوعی رها کردن یا ترک درونی، ترکی پخش و پراکنده لیک در مقیاسی قاره‌ای. آنانی که در عرشه فرماندهی کشتی‌اند ادعا می‌کنند این قاره وجود خارجی ندارد. آن‌ها حتی وجود معدودی جزیره شناور را هم به سختی تأیید می‌کنند - جزایری چون ZAD [۱] که چنین به خالی کردنشان از ساکنان اصلی علاقمندان.

هیچ دلیلی ندارد یک سال‌ونیم مبارزه انتخاباتی را تحمل کنیم، مبارزه‌ای که پیشاپیش می‌دانیم فرجامش شکلی از اخاذی از دمکراسی است. برای توقف تسلیم شدن به این تقویم، فقط لازم است جهت آن را معکوس کنیم. آن‌گاه یک سال‌ونیم وقت خواهیم داشت تا درکل به این حکایت تلخ آشنا بودن چهره‌های رهبران جویای نام، و محدود شدن ما به ایفای نقش راحت تماشاگران در مسابقه‌ی آنان، خاتمه دهیم. در اینجا محکوم کردن، به باد انتقاد گرفتن، یا تلاش برای متقاعد ساختن هیچ سودی ندارد. همان‌طور که کافکا گفت: «جهانی از دروغ را نه با حقیقت، بلکه فقط با جهانی از حقیقت می‌توان نابود کرد» - و به احتمال قویتر، با شماری از این گونه جهان‌ها. ما یک سال‌ونیم وقت داریم تا شبکه‌ای انسانی بسازیم چنان قوی و مطمئن به‌خود که بتواند این بلاهت فراگیر را مستهجن و تهوع‌آور سازد، خنده‌دار بودن همه آنچه در «سپهر عمومی» گفته می‌شود عیان سازد، و این ایده را به سخره کشد که انداختن یک برکه رأی بدرون صندوق رأی می‌تواند عمل یا ژستی بامعنا باشد - و تازه آن‌هم یک ژست سیاسی. برخلاف آن فرایند برسازنده‌ای که درخواست منتشر شده در لیبراسیون پیش می‌نهد - و مسئله نیز بر سر

همین است- ما قصد داریم اوراق کردن قطعه به قطعه همه وجوه هستی سیاسی موجود را آغاز کنیم. تجربه چند سال گذشته به کفایت به ما اثبات کرده که یاران متفق را می‌توان در همه بخش‌ها یافت. ما باید هرآنچه را که زندگی‌ها مان بدان آویزان است و پیوسته گرایش دارد از چنگ‌مان بگریزد دوباره به زمین بیاوریم و در دست بگیریم. آنچه دست‌اندرکار آماده‌سازی‌اش هستیم نه یک تسخیر و تصرف توفانی، بلکه یک حرکت کسر کردن مداوم است، همان خراب کردن دقیق، دلسوزانه، آرام، و روش‌مند همه سیاستی که برفراز جهان ملموس شناور است.

اما مسافران حقیقی فقط آنانی‌اند که می‌روند/ تا صرفاً بروند؛ دل‌ها سبک، چون بالون‌ها/ آنان هرگز از مهلکه خویش روی بر نمی‌گردانند/ و بی‌آن‌که بدانند چرا، همیشه می‌گویند: «برخیز برویم!» (شارل بودلر، «سفر»، گل‌های شر/ *Les Fleurs du Mal*)

یادداشت:

[۱]. در زبان رسمی ZAD نام اختصاری 'Zone d'Aménagement Différé' است، یعنی «منطقه‌ای برای توسعه دادن در آینده»، اما برای جنبش‌های اعتراضی که مکان‌ها و محوطه‌ها را اشغال می‌کنند این نام مخفی است برای «منطقه‌ای برای دفاع یا حفظ کردن» ('Zone à Défendre').

